

# همگرایی و دوزبانگونی در گویش مازندرانی

محمد عموزاده\*

## چکیده

گویش‌ها که یکی از ذخایر فرهنگی و ملی ایران محسوب می‌شوند در شرف زوال و نابودی قرار گرفته‌اند؛ بنابراین جا دارد که پژوهشگران و سیاست‌گذاران آموزشی و فرهنگی آنها را مورد توجه خاص قرار دهند. با توجه به این رویکرد جدید، تلاش مقاله حاضر بر آن است که به مطالعه و تشریح بعضی از جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی که در زوال گویش مازندرانی نقش دارند بپردازد. پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی بیشتر منجر به دو نوع تغییر در گویش می‌شوند: ۱- تغییر تدریجی، ۲- تغییر ناگهانی. در ابتدا با تحلیل مثالهایی از گویش مازندرانی، استدلال شد که عدم به کارگیری بعضی از عناصر واژگانی و اصطلاحات در گویش مازندرانی ناشی از تغییر شرایط زندگی بوده که مختص به یک گویش یا یک زبان خاص نیست بلکه نشان‌دهنده تعامل زبان و محیط زندگی می‌باشد. در واقع، این پدیده تحول تدریجی هر زبان را نشان می‌دهد. در مرحله بعد با بررسی فرایند همگرایی و موقعیتهای دوزبانگونی، نشان داده می‌شود که بخش اعظم تغییرات گویش مازندرانی در نتیجه همگرایی آن به سمت زبان معیار حادث می‌شود که در نهایت امر به تغییر زبان یا زوال گویش منجر می‌گردد. در این رابطه ضمن تحلیل و برشمردن عوامل تغییر مورد بحث چنین نتیجه‌گیری شد که علاوه بر فرایندهای تجددگرایی، گاهی اعمال بعضی از سیاستهای فرهنگی نادرست و قضاوت‌های ارزشی غیرعلمی مردم نیز می‌تواند موجب نابودی گویش‌ها گردد. با در نظر گرفتن این جنبه‌های گوناگون می‌توان امیدوار بود که با تغییر بعضی از نگرشهای کلیشه‌ای و اتخاذ راهکارها و تمهیدات آموزشی و فرهنگی مناسب بتوان تا حدی مانع بروز این فاجعه زبانی شد.

## واژه‌های کلیدی

گویش مازندرانی، همگرایی، دوزبانگونی، هویت‌سازی زبانی، تجددگرایی.

---

\* استادیار دانشگاه اصفهان.

## ۱- مقدمه

امروزه مطالعه گویش‌ها از دیدگاه‌های مختلف حایز اهمیت بسیار است. تنوع زبانی، اکولوژی زبانی، زبان‌شناسی قوم‌نگاری، تماس زبانی، اقلیت زبانی، حقوق زبانی و رده‌شناسی زبانی همگی جزو حوزه‌هایی هستند که با توجه به آنها می‌توان گویش‌ها را مورد بررسی قرار داد. در این مقاله ابتدا کلیاتی در مورد گویش مازندرانی از لحاظ تاریخی و جغرافیایی و همچنین اختلاف عمده آن با زبان فارسی معیار مطرح خواهد شد و سپس پدیده «همگرایی»<sup>(۱)</sup> و مسأله «دوزبانگونی»<sup>(۲)</sup> مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

گویش مازندرانی که در بعضی از نوشته‌ها تحت نام گویش طبری و حتی گاهی اوقات با نام زبان گیلکی<sup>(۳)</sup> آورده شده است.<sup>(۴)</sup> از لحاظ جغرافیایی پراکندگی گسترده و پیچیده‌ای دارد. اگر چه گویشوران عمده این گویش در استان مازندران سکونت دارند اما شمار زیادی از آنان در استانهای گلستان، تهران و سمنان نیز به چشم می‌خورند. این گستردگی جغرافیایی مسلماً بروز گونه‌های مختلفی را در پی خواهد داشت که ممکن است در بعضی موارد «فهم‌پذیری متقابل» بین افراد این «گویش منطقه‌ای»<sup>(۵)</sup> را با مشکل مواجه سازد. مع الوصف نکته مهم در اینجا کاهش میزان تنوع گونه‌های این گویش در اثر بروز فرایند شدید همگرایی به زبان معیار می‌باشد که خود عمداً از سوادآموزی منشأ گرفته است. لحاظ فرایند شدید همگرایی ناشی از سوادآموزی، به خصوص در دو دهه اخیر، از میزان تنوع گونه‌های این گویش کاسته است و به تعبیری شرط فهم‌پذیری متقابل در گونه افراد تحصیل کرده این گویش برای گویشوران مناطق مختلف مازندران تقریباً حاصل است. پس همگرایی به سمت زبان فارسی معیار یک نوع همگرایی گونه‌ای در درون گویش مازندرانی را نیز به همراه داشته است که این مطلب در قسمتهای بعدی به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

از لحاظ تاریخی، گویش مازندرانی جزو زبانهای شمال غربی ایران و احتمالاً ادامه مستقیم زبان پارسی است که خانلری آن را پهلوانیک می‌خواند و درباره آن چنین می‌گوید: «پهلوانیک یکی از زبانهای ایرانی میانه است که در دوره فرمانروایی این سلسله [اشکانیان]، یعنی از اواسط قرن سوم پیش از میلاد تا ربع اول قرن سوم بعد از میلاد مسیح زبان دولتی و اداری ایران بوده است.»<sup>(۶)</sup> نکته جالب این است که بررسی این گویش حتی می‌تواند برای مطالعات زبان‌شناسی تاریخی نیز مفید واقع شود.

به عنوان مثال، گویش مذکور جزء معدود گونه‌های زبان پارسی است که هنوز تصریف «حالت بایی و ازی اسم»<sup>(۷)</sup> و همچنین «حالت رای»<sup>(۸)</sup> در آن دیده می‌شود. از جنبه مطالعات تاریخی، مشکل عمده این گویش همانند بیشتر گویش‌ها نبود آثار مکتوب است. البته طبق نظر اورانسکی<sup>(۹)</sup> در گذشته اشعار مکتوب مانند دیوان امیر پازواری به صورت گویش مازندرانی وجود داشته است.

گویش مازندرانی در تمام سطوح ساختاری سه‌گانه: آوایی، واژگانی و نحوی ویژگی‌هایی دارد که آن را از زبان فارسی معیار متمایز می‌سازد. در واقع، اگر بدون در نظر گرفتن عوامل غیرزبانی و تنها بر معیارهای زبانی تکیه کنیم اصطلاح «گویش» برای گونه مازندرانی مسلماً از لحاظ علمی مشکل‌آفرین خواهد بود. با این وجود، مقاله حاضر از سنت گذشتگان پیروی کرده و از همان لفظ گویش استفاده می‌کند. در این رابطه مثالهای [۱] و [۲] به ترتیب اختلاف آوایی ساختوازی و واژگانی بین گویش مازندرانی و زبان فارسی معیار را نشان می‌دهد.<sup>(۱۰)</sup>

#### ۱) اختلاف آوایی ساختوازی

فارسی معیار	گویش مازندرانی	فارسی معیار	گویش مازندرانی
آب	/o/	شب	/šo/
تب	/to/	خواب	/xo/
مادر	/mâr/	پدر	/piyer/
دختر	/detær/	درخت	/dâr/
باران	/vâreš/	خوک	/xi/ یا /xu/

#### ۲) اختلاف واژگانی

فارسی معیار	گویش مازندرانی	فارسی معیار	گویش مازندرانی
قاشق	/kæçe/	بشقاب	/duri/
مرغ	/karg/	خروس	/telâ/
گردو	/âquz/	کاسه	/tâs/
گنجشک	/jikâ/	قدم	/šab/
قابلمه	/læve/	طویله	/kâlom/

عمیق /jol/ عریان، خشک و خالی /tisâ/  
 اگر این وضعیت را از لحاظ نحوی مورد بررسی قرار دهیم ظاهراً در سطح جمله اختلاف عمده‌ای بین این دو گونه به چشم نمی‌خورد، بویژه این که ترتیب ارکان جمله در گویش مازندرانی می‌باید همانند فارسی معیار باشد یعنی نوع اصلی شکل بی‌نشان آن: فاعل، مفعول و فعل (SOV) است. بایستی توجه داشته باشیم که در بسیاری از موارد ترتیب ارکان جمله در زبان فارسی با توجه به عوامل کاربرد شناختی تعیین می‌گردد. ولی از آنجایی که گویش مازندرانی آثار مکتوب ندارد و نیز سنت معیارسازی و دست‌نویسی را به خود ندیده است انتظار می‌رود میزان انعطاف‌پذیری ترتیب ارکان جمله آن نسبت به زبان فارسی رسمی بیشتر باشد. در هر حال، در ساختمان اسمی گویش مازندرانی یک اختلاف نحوی نهفته است. به عبارت دیگر، ساختمان عبارات اسمی (NP) در گویش مازندرانی، بر خلاف فارسی معیار، به صورت «هسته آخر»<sup>(۱۱)</sup> بوده در صورتی که ساختمان اسمی فارسی معیار به صورت «هسته اول»<sup>(۱۲)</sup> است. به عنوان مثال:

(۳)

فارسی معیار	گویش مازندرانی
اسب سفید	اسبِ اسب /esbe æsb/
دختر قشنگ	قشنگِ کیجا /qešnge kijâ/
دختر خیلی قشنگ	خَلِ قشنگِ کیجا /xæle qæšnge kijâ/
دختر قشنگ من	مِه قشنگِ کیجا /me qæšnge kijâ/

این اختلاف نحوی همراه با دیگر تفاوت‌هایی که در دیگر سطوح زبانی ملموس است، گویش مازندرانی را تا حد زیادی از زبان فارسی معیار متمایز می‌سازد و به عبارتی می‌توان چنین استدلال کرد که قابلیت یک زبان مستقل را دارد. علاوه بر این، همان طوری که پیشتر ذکر شد "حالت بایی و ازی" نیز در این گویش به چشم می‌خورد که جزء ویژگی‌های زبانهای ایرانی باستان محسوب می‌شود. زبانهای ایران باستان بیشتر به یک زبان تصریفی شباهت داشته‌اند تا به یک زبان تحلیلی. مثالهای (۴)

در ذیل وجود «تصریف ازى و بايى» /je/ و حتى «رايى» را با سه واجگونه «e»:، «de» و «re» بعد از مصوتها نشان مى دهد:

۴) الف. تصریف ازى و بايى

کتابِ حسنِ بیئتمه /ketâbe hæsenje bæyiteme/

کتاب را از حسن گرفتم

دردِ پیچِ گوشتیجِ واز ها کرده /dærde pij guštije vâz hâkerdeme/  
با پیچِ گوشتی در را باز کردم

ب. تصریف رایى

کتابِ کاجِ بیشتی /ketabe kâje biyešti/

کتاب را کجا گذاشتی؟

حسنِ بدیمه /hæsende bædime/

حسن را دیدم

خانه بروتمه /xonere bæruteme/

خانه را فروختم

البته، خیلی از پژوهشگران «تصریف ازى و بايى» را تکواژ آزاد و «حرف اضافه پسایند»<sup>(۱۳)</sup> تلقی نموده، بر این اساس استدلال کرده اند که گویش مازندرانی از لحاظ ساختمانِ گروه حرف اضافه ای (PP) با فارسی تفاوت دارد؛ یعنی در گویش مازندرانی حرف اضافه در انتهای گروه ولى در فارسی معیار در ابتدای گروه قرار مى گیرد. این استدلال شاید مبنای در زمانی به همراه نداشته باشد.

مثالهای (۴) در بالا علاوه بر «حالت ازى و بايى»، به «حالت رایى» نیز اشاره دارد، که بعضی از زبانشناسان این واجگونه های «رایى» در انتهای اسم را معادل کلمه

تحلیلی «را» در زبان فارسی معیار می‌دانند. البته درست است که این تصریف از لحاظ دستوری همان نقش مفعولی اسم را ایفا می‌کند اما از لحاظ صورت احتمالاً همسان «را» نیست چرا که «e»، «de» و «re» واجگونه‌های پسوندی یا تکواژ تصریفی هستند در حالی که «را» یک کلمه تحلیلی است. در ضمن شاید بتوان شواهد در زمانی ارائه کرد تا این نکته روشن گردد که جایگزینی واجگونه «re» به جای دیگر واجگونه‌ها در انتهای اسم در بعضی از گونه‌های مازندرانی به خصوص گونه ساروی بر اثر فرایند همگرایی با فارسی اتفاق افتاده و احتمالاً چنین پدیده‌ای در دهه‌های پیش وجود نداشته است. ناگفته نماند که دلایل اجتماعی و سیاسی متعددی وجود دارد که میزان تمایل بیشتر همگرایی گویش ساروی به سمت فارسی معیار را نسبت به دیگر گونه‌ها توجیه می‌کند. به هر حال، تحلیل این موضوع در حیطه مقاله حاضر نیست اما در نوشته‌ای جداگانه به صورت مشروح و نظامند در حال بررسی می‌باشد. در ضمن در گویش مازندرانی مقوله دستوری «می» که در زبان فارسی بیشتر نقش نمود استمراری را ایفا می‌کند وجود ندارد و ماضی نقلی نیز به چشم نمی‌خورد. حال با توجه به کلیاتی که در مورد گویش مازندرانی مطرح شد، بهتر است به دو پدیده مهم جامعه‌شناختی گویش مازندرانی یعنی فرایند همگرایی و بافت دوزبانگونی بپردازیم.

## ۲- روش پژوهش و نوع داده‌ها

مطالعه حاضر علاوه بر استفاده از روشهای کلاسیک جامعه‌شناسی زبان مانند چارچوب‌های فرگوسن (۱۹۶۴)، فیشمن (۱۹۷۲)، و گامپرز (۱۹۶۴)، از دیدگاه و روش مطالعاتی نظریه «قوم‌نگاری ارتباط»<sup>(۱۴)</sup> (هایمز، ۱۹۷۴ و ساویل تروک، ۱۹۸۲) نیز برای توصیف و تحلیل داده‌ها استفاده کرده است. روش اخیر برای مشاهدات و تأملات فردی به خصوص درون‌نگریهای پژوهشگر در زمینه تحلیل داده‌ها اهمیت ویژه‌ای قائل است. نظر به این که نویسنده این مقاله خود از گویشوران بومی گویش مازندرانی است این امر خود از لحاظ چارچوب «قوم‌نگاری ارتباط» مزیت مهمی محسوب می‌شود. لذا، داده‌ها براساس دانش زبانی، اطلاعات و مشاهدات شخصی انتخاب و جمع‌آوری شده‌اند. البته داده‌های فراوان دیگری از تعاملات روزمره مردم

برای بازنگری بر روی نوار کاست ضبط گردیده‌اند. لازم به ذکر است داده‌های مورد بحث عموماً از گونه نواحی بهشهر انتخاب و جمع‌آوری گردیده و بنابراین آوانویسی آنها بر اساس این گونه محلی انجام گرفته است.

### ۳- فرایند همگرایی

در حوزه زبانشناسی اجتماعی، اصطلاح همگرایی زبانی به فرایند شبیه شدن گویش‌ها به یکدیگر اطلاق می‌شود. روند شبیه شدن اغلب یکسویه بوده و جهت آن از گویش محلی و غیر معیار به سمت گویش ملی و معیار است؛ اگر چه ممکن است به ندرت عکس این قضیه و یا شبیه شدن دوسویه نیز اتفاق بیفتد. در مقاله حاضر، همگرایی بالتبع به فرایند شبیه شدن گویش مازندرانی به فارسی معیار اشاره دارد. در این قسمت ابتدا نوع فرایند شبیه‌شدن (آوایی، واژگانی و نحوی و معنایی) و سپس میزان آن (تدریجی یا ناگهانی و شدید) و سر انجام علل اصلی مورد بحث قرار گرفته است.

### ۳-۱- انواع همگرایی زبانی

تغییرات زبانی گویش مازندرانی و شبیه شدن آن به فارسی معیار در تمام سطوح زبانی دیده می‌شود. مثالهای «۵» در زیر تغییرات آوایی گویش مازندرانی به فارسی معیار و نمونه‌های ارائه شده در «۶» واژگانه‌ای بر گرفته از زبان فارسی را نشان می‌دهد که جایگزین واژگان بومی شده‌اند.

(۵)

تلفظ کلمات در گذشته	تلفظ کلمات در حال حاضر
اتاق /etâq/	اتاق /otaq/
نا /nâ/	نه /no/
اشغال /ešqal/	آشغال /?šqâl/
اشکم /eškem/	شکم /šekem/

/mæges/	مگس	/mæqez/	مقز
/kæfš/	کفش	/koš/	کش

(۶)

واژگان رایج امروزی	واژگان رایج در گذشته
سوزن	/dærzen/ درزن
تیغ	/tæli/ تلی
قاشق	kæče/ کچه
بزرگ	/gæd/ گد
دیوار	/kæt/ کت
بشقاب	duri/ دوری
پیرن	/jume/ جومه
انباری	/kâlke/ کالکه
ضرردانه	/bad danne/ باد دانه
عمیق	/jol/ جل
بند آمدن	/kæl bemoyen/ کل بموئن
خاموش کردن	/košten/ کشتن

بر اساس مطالعاتی که در زبانهای دیگر صورت گرفته است (اپل و مویسکن، ۱۹۸۷)، در «تماس زبانی» تغییرات نحوی در مقایسه با تغییرات واژگانی و آوایی عموماً کندتر اتفاق می‌افتد. و از میان مقوله‌های دستوری، اسم زودتر و شدیدتر اما مقوله فعل دیرتر و کندتر تحت تأثیر زبان دیگر قرار می‌گیرد که این این مسأله خود در مورد گویش مازندرانی نیز صادق است. البته این سخن بدان معنا نیست که در حوزه نحو تغییرات همگرایی حادث نشده است. بر عکس همان طوری که پیشتر نیز اشاره شد، اختلاف موجود در ساختمان گروه اسمی (NP) گویش مازندرانی و فارسی یکی از تفاوت‌های عمده نحوی این دو به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، در گویش مازندرانی هسته در انتهای گروه اسمی و وابسته‌ها قبل از آن می‌آیند در صورتی که در زبان فارسی هسته در ابتدای گروه اسمی واقع شده و وابسته‌ها



بعد از اسم به کار برده می‌شوند. طبق مشاهدات تصادفی نویسنده، امروزه گویشوران مازندرانی در عمل از هر دو ساختار اسمی استفاده می‌کنند و به نظر می‌رسد که درصد استفاده از ساختار فارسی روز به روز در حال افزایش باشد. ظاهراً گویشور ملزم است تنها در عباراتی که «محدویت باهم‌آیی»<sup>(۱۵)</sup> وجود دارد از ساختار اسمی گویش خود استفاده کند و در غیر این صورت، به نظر می‌رسد امروزه هر دو ساختار عملاً «بی‌نشان»<sup>(۱۶)</sup> هستند. به نمونه‌های «۷» در زیر توجه نمایید:

(۷)

الف. علی یتِه ماشینِ آبیِ بخریه /æli yete mašine âbi bæxrie/

علی یک ماشین آبی خرید

ب. علی یتِه آبیِ ماشینِ بخریه /æli yete âbi mašin bæxrie/

علی یک ماشین آبی خرید

مثال «۷» علاوه بر این که نفوذ ساختار گروه اسمی فارسی را در گویش مازندرانی نشان می‌دهد، بیان‌کننده این مطلب نیز هست که در بسیاری از موارد اختلاف عمده فارسی با گونه تحصیل کرده گویش مازندرانی فقط در ساختمان فعلی جمله منعکس است. به عبارت دیگر، این ساختمان فعلی گویش مازندرانی است که هنوز در مقابل تأثیرپذیری از زبان فارسی و همگراشدن با آن مقاومت می‌کند. در واقع طبق مشاهدات و بررسی‌هایی که نویسنده در زمینه گفتار گویشوران تحصیل‌کرده مازندرانی انجام داده است می‌توان به این نتیجه رسید که فرق عمده آن با فارسی بیشتر در ساختمان فعلی مشهود است. نکته مهمتر این که، مثال «۷» و دهها نمونه مثال دیگر اختلاف عمده بین گویش مازندرانی و فارسی را در ساختمان فعل و نحوه تلفظ آن تبیین می‌کند، البته این مسأله شدت همگرایی گویش مازندرانی را در رابطه با زبان فارسی معیار نیز نشان می‌دهد. به طوری که گویشوران فارسی با کمی آشنایی و دقت در فهم گویش مازندرانی مشکل نخواهند داشت. البته فهم گونه قدیمی‌تر گویشوران مسن و غیرتحصیل کرده، به خصوص در مورد موضوعات خاص منطقه‌ای، حتی برای گویشوران جوان مازندرانی نیز دشوار است.

حال بهتر است این قسمت را با ذکر نمونه‌هایی از تغییرات معنایی که بیان‌کننده نوع دیگری از همگرایی زبانی است به اتمام برسانیم و سپس عوامل مختلف این همگرایی یک سویه را بررسی نماییم.

#### ۸) همگرایی معنایی

معنای قدیمی		
اتاق مخصوص مهمان	/etaq/	اتاق
گلابی	/mive/	میوه
رنگ قرمز	/serx/	سرخ
سرخ/بریان کردن	/qermez hâkerde/	قرمز ها کرده

#### ۳-۲- عوامل همگرایی زبانی

بدون شک همگرایی زبانی عوامل متعدد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارد که در این جا فقط به چند مورد آن اشاره می‌شود. امروزه در زبان‌شناسی اجتماعی این اصل پذیرفته شده است که تحولات اجتماعی یک جامعه بازتابهای مستقیمی در زبان آن جامعه دارد و هر چه میزان این تحولات شدیدتر باشد مسلماً تأثیرات آن در زبان بیشتر خواهد بود. جامعه ایران در صد ساله اخیر در پی تجدیدگرایی تغییرات عمده‌ای در ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به خود دیده است. ظاهراً، روند اصلی برای نیل به این هدف یکنواخت و متمرکز کردن تمام ساختارهای مذکور بدون در نظر گرفتن موقعیت و مسائل منطقه‌ای بوده است. شاید بتوان گفت که یکی از علل مهم ناکارآمدی تجدیدگرایی در ایران و بسیاری از کشورهای دیگر جهان سوم ریشه در این واقعیت دارد که عوامل محلی و منطقه‌ای در فرایند تجدیدگرایی لحاظ نشده‌اند.

بر این اساس تغییر بافت اجتماعی و فرهنگی در اثر تجدیدگرایی نقش مهمی در سرنوشت گویش‌ها و به خصوص همگرایی آنها نسبت به فارسی رسمی داشته است. تمامی سیاستهای آموزشی و فرهنگی کشور بر این اندیشه و اصل استوار بود که یک مملکت مدرن و مقتدر نیاز به یک زبان واحد دارد؛ از این رو سوادآموزی و آموزش در مدارس فقط به زبان رسمی انجام می‌شد و می‌شود. علاوه بر این، نه تنها آموزش

به زبان محلی ممنوع بود بلکه آموزشیاران را از افراد غیربومی انتخاب می‌کردند. به عنوان مثال، آموزگاران منطقه مازندران آذری‌زبان و آموزگاران منطقه آذربایجان از میان افراد مازندرانی زبان انتخاب می‌شدند. متأسفانه این سیاستهای ناصواب در زوال تنوع زبانی و به دنبال آن زوال تنوع فرهنگی تأثیر زیادی داشته است. البته در این که یک مملکت پهناور مانند ایران جهت رتق و فتق امور سیاسی، اجتماعی و آموزشی خود نیاز به زبان واحدی به عنوان «زبان میانجی»<sup>(۱۷)</sup> دارد تردید و جای هیچ گونه مجادله نیست اما برای تحقق این امر نباید دیگر میراثهای فرهنگی را که می‌توانند در پیشرفت منطقه‌ای و ملی مفید باشند از بین برد. در هر حال، در صد سال اخیر اهرمها و فرایندهای تجددگرایی مانند آموزش یک‌زبان، رسانه‌های یک‌زبان، شهرنشینی و مهاجرت دلایل عینی و ملموس همگرایی زبانها و گویش‌ها بوده اند و هستند. به طور کلی این عوامل موجب شده است که برای گویش‌های غیررسمی هیچ گونه کارکرد اجتماعی در نظر گرفته نشود و مسلماً زبانی که کارکرد اجتماعی نداشته باشد محکوم به زوال است.

بر اساس مطالعات کلاسیک (فرگوسن ۱۹۶۴، فیشمن، ۱۹۷۲، و فسولد ۱۹۸۴) شاید چنین ادعا شود که می‌توان کارکرد اجتماعی مهمی برای گویش‌ها و زبانهای غیررسمی متصور شد؛ بدین معنی که نقش ایجاد «همبستگی و اتحاد»<sup>(۱۸)</sup> بین گویشوران را ایفا می‌کند. ولی به نظر می‌رسد حوزه برد چنین کاربردی در مطالعه حاضر بسیار محدود و مبهم باشد چراکه سنگینی «مفاهیم نمایه‌ای»<sup>(۱۹)</sup> و «ارزشهای نمادین»<sup>(۲۰)</sup> مانند روستایی بودن، بی‌تشخص بودن، قدیمی بودن و غیره، باعث می‌شود که گویشور از همبستگی صرف‌نظر کند و بیشتر به فکر حفظ هویت مدرن و اعتبار اجتماعی خود باشد. البته ممکن است گویشور مفهوم تجدد و همبستگی را با هم تلفیق کند و یک نوع هویت دوگانه یا همزیستی هویتی را شکل دهد. همان گونه که پیشتر در مورد مثال «۷» بحث شد، امروزه تحصیل‌کرده‌ها تحت تأثیر فرایند سوادآموزی گونه‌ای را به کار می‌برند که در آن تقریباً تمام کلمات و عبارات از فارسی رسمی گرفته شده و فقط فعل جمله به صورت ساختار گویش صرف می‌شود. چنین وضعیتی می‌تواند نشان‌دهنده این مطلب باشد که گویشور می‌خواهد در کنار هویت تجدد و تحصیل، هویت محلی خود را نیز حفظ کند؛ در واقع یک هویت دوگانه را برای خود ترسیم نماید. این موضوع

همچنین حاکی از آن است که علاوه بر عوامل اولیه و عینی، عوامل ثانویه‌ای نیز وجود دارد که احتمالاً مبنای روانشناختی داشته و یا بر اساس پندارهای نادرست گسترش یافته‌اند. درباره این مسأله در قسمت بعد یعنی دوزبانگونی بحث خواهد شد.

#### ۴- دوزبانگونی و گویش مازندرانی

دوزبانگونی اصطلاحی است که در زبانشناسی اجتماعی، عموماً به جامعه‌ای اطلاق می‌شود که در آن دو گونهٔ زبانی به طور همزمان به کار گرفته می‌شود که هر یک از آنها در موقعیتهای اجتماعی دارای کاربردی متفاوت است. یکی از این گونه‌ها زبان رسمی و «فراگونه»<sup>(۲۱)</sup> و دیگری زبان محلی و «فروگونه»<sup>(۲۲)</sup> خوانده می‌شود. همانگونه که فسولد<sup>(۲۳)</sup> اشاره می‌کند این اصطلاح را نخست چارلز فرگوسن به کار گرفت اما برداشت وی از دو زبانگونی با آنچه در این جا گفته می‌شود تقریباً متفاوت است زیرا مفهوم گسترده‌تری از دوزبانگونی مدنظر نویسنده می‌باشد؛ یعنی همان مفهومی که بعدها فیشمن و گامپرز برای این اصطلاح قائل شده‌اند. به عبارت دیگر، «دوزبانگونی وضعیتی است که در آن یک زبان، گویش یا گونه برای نقش اجتماعی معینی به کار گرفته می‌شود، اما زبان، گویش یا گونهٔ دیگر با نقشی متفاوت در موقعیت‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.»<sup>(۲۴)</sup> نکتهٔ مهمی که وجود دارد این است که در این مقاله اصطلاح «فراگونه» برای زبان فارسی و «فروگونه» برای گویش مازندرانی در نظر گرفته شده است. فرگوسن<sup>(۲۵)</sup> تفاوت‌های کاربردی این دو گونه را برحسب موقعیتها و انتخابها به شرح زیر تعیین می‌کند:

<b>انتخاب</b>	<b>موقعیت</b>
فراگونه	سخنرانی در مسجد یا کلیسا
فروگونه	دستورالعمل به خدمه، پیشخدمت، کارگر
فراگونه	نامهٔ شخصی
فراگونه	سخنرانی سیاسی
فراگونه	سخنرانی علمی در دانشگاه
فروگونه	*صحبت با اعضای خانواده و همکاران و دوستان*
فراگونه	مخابرهٔ اخبار

نمایشنامه رادیویی	فروگونه
سرمقالات روزنامه‌ها، گزارشهای خبری، شرح تصاویر	فراگونه
شرح کاریکاتورهای سیاسی	فروگونه
ادبیات شعری	فراگونه
ادبیات عامه	فروگونه

تمرکز و تأکید این قسمت از مقاله حاضر بر موقعیت خانوادگی استوار است چرا که بررسی این موضوع در ارتباط با گویش مازندرانی بینش متفاوتی را نسبت به تحلیل‌های پیشین راجع به دوزبانگونی بازگو می‌کند. همان طوری که مطالعات فرگوسن و دیگران نشان می‌دهد در موقعیت خانوادگی عموماً از فروگونه یا گویش محلی/مادری به کار گرفته می‌شود، مگر این که موقعیتهای خاصی مطرح باشد، نظیر این که مهمانی در محیط خانوادگی حضور به هم رساند که قادر به فهم گویش غیررسمی نباشد. در چنین مواقعی احتمالاً افراد خانواده برای سهیم کردن فرد مهمان در مکالمات خود اغلب به گونه رسمی تکلم خواهند کرد. اگر چه در دهه‌های گذشته انتخاب گونه محلی در خانواده‌ها احتمالاً انتخابی «بی‌نشان» بوده است، مشاهدات رفتار زبانی چندین خانواده مازندرانی و جمع‌آوری داده‌ها بر اساس آن مؤید این نکته نمی‌باشد و پیچیدگی خاصی را که از انتخاب دوگونه در موقعیت خانوادگی ناشی می‌شود نشان می‌دهد. علت امر این است که انتخاب گونه فارسی حتی در موقعیت خانواده نیز نفوذ کرده است به نحوی که امروزه کمتر خانواده تحصیل کرده مازندرانی وجود دارد که از گونه محلی در گفتگوهای روزمره خانوادگی استفاده کند. به عبارتی، یکی از کارکردهای مهم زبان محلی «همبستگی» است که البته دیگر نمی‌توان چنین کارکردی را مسلم فرض کرد. پیچیدگی چنین انتخابی بستگی به متغیرهای غیرزبانی دارد که شامل تحصیل، شغل، سن (نسل)، شهری یا روستایی بودن (میزان نزدیک بودن یا نبودن روستا به شهر)، و حتی مهمتر از همه جنسیت افراد است.

ضبط دهها گفت‌وگوی خانوادگی و مشاهدات فراوان از موقعیتهای آن، جملگی مؤید این نکته است که اکثر زن و شوهرهای کمتر از ۳۵ سال و حتی بالاتر از آن در محیط خانه با یکدیگر و فرزندانشان به زبان فارسی صحبت می‌کنند، و در حالی

که تنها با پدر و مادر مسن خود در محیط خانواده و همسالان خود در بیرون از خانه به زبان محلی تکلم می‌نمایند که این مسأله تقریباً فراگیر و رو به افزایش است. این اصل کلی ممکن است با متغیرهایی مانند تحصیلات پایین و دورافتادگی روستا دستخوش تغییر شود که میزان آن از لحاظ کمی نسبت به جریان کلی بسیار ناچیز است. البته نکته جالب این که، امروزه حتی والدین بیسواد یا کم سواد شهری و یا روستایی که خود تسلط کافی به زبان فارسی ندارند با فرزندانشان به فارسی تکلم می‌کنند. بر اساس داده‌های جمع‌آوری شده می‌توان به این نتیجه رسید که «سن» یکی از مؤثرترین متغیرهاست و احتمالاً نسلهای دو دهه دیگر کاملاً گویش مازندرانی را کنار می‌گذارند، و نبود گویشور مسلماً به نبود گویش منتهی خواهد شد.

متغیر جالب دیگری که در «فرایند یکزبانگی»<sup>(۳۶)</sup> نقش مهمی ایفا می‌کند، جنسیت است. در میان ده خانواده (ساکن شهر و روستاهای اطراف شهر)، چنین مشاهده شده است که دختران عموماً در تمام موقعیتهای و با همه افراد حتی همسالان خود فقط و فقط به فارسی تکلم می‌کنند. در صورتی که این هنجار بین پسران همان خانواده‌ها حاکم نیست. چرا که آنها عموماً و به خصوص در روستاها به هر دو کد زبانی صحبت می‌کنند. چنین وضعیتی بستگی به این دارد که با چه کد زبانی با آنها تکلم شود و اینان براحتی در موقعیتهای مختلف «کدگردانی»<sup>(۳۷)</sup> انجام می‌دهند. جالبتر این که، سن پسران ممکن است چندین سال کمتر از دختران باشد و این مسأله با اصل کلی «سن» به عنوان یک متغیر تعیین کننده همراه نیست.

نویسنده این مقاله در هنگام جمع‌آوری داده‌ها تلاش کرده است تا دختران را به نحوی وادار به کدگردانی به گویش محلی کند اما آنها همچنان اصرار نموده‌اند که از گونه فارسی استفاده کنند. پس در یک خانواده دارای شرایط مساوی، جنسیت می‌تواند متغیر مهمی در فرایند یکزبانگی به حساب آید. این مسأله خود می‌تواند مؤید یافته‌های مطالعات قبلی «لباو» و «تراگیل» باشد مبنی بر این که در شرایط مساوی زنان نسبت به مردان به اعتبار اجتماعی خود حساسترند و با به کارگیری زبان رسمی این توجه را ناخودآگاه نشان می‌دهند. این محققین زبانشناسی اجتماعی همچنین استدلال می‌کنند که علت به کارگیری نسبی زبان رسمی توسط زنان ممکن است ناشی از این باشد که زنان در جامعه از پایگاه اجتماعی نامطمئنی برخوردارند لذا

با به کارگیری زبانی که دارای اعتبار اجتماعی می‌باشد به طور ناخودآگاه سعی در پرکردن آن خلا دارند. بنابراین، نکته مهم در بررسی حاضر این است که زنان، در مقایسه با مردان، حاضر نیستند برای «همبستگی» به اعتبار اجتماعی و هویت مدرن آنها خدشه وارد شود. در این باره، «واردهوف» می‌گوید: «اختلاف مهم بین فراگونه و فروگونه در کارکردهای اجتماعی آنها نهفته است. کارکرد اجتماعی فراگونه اعتبار و منزلت اجتماعی است اما کارکرد اجتماعی فروگونه همبستگی است.»<sup>(۲۸)</sup>

حال لازم است به عوامل این فرایند یکزبانگی بپردازیم. عواملی که در قسمت ۲-۳ در مورد همگرایی زبانی مطرح شده است در این جا نیز صدق می‌کند. در واقع، عوامل فرایند یکزبانگی از عوامل همگرایی جدا نیست. لذا، پدیده تجدیدگرایی همراه با سیاستهای اقتصادی، سیاسی- اجتماعی و آموزشی آن، علت اصلی همگرایی زبانی و یکزبانگی به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، نبود کارکرد اجتماعی و همچنین عدم اعتبار و منزلت اجتماعی گویش‌ها در جامعه کنونی ایران موجب زوال آنان می‌شود. در این جا تمایز دو فرایند از یکدیگر بسیار مهم است. یکی این که تغییرات فیزیکی حادث در شرایط زندگی موجب تغییراتی در زبان می‌شود، به عنوان مثال، جایگزینی ماشین‌آلات به جای چارپایان موجب عدم استعمال بعضی از عناصر واژگانی، به خصوص واژگان مربوط به کشاورزی سنتی شده است. این نوع تغییرات از شرایط فیزیکی بیرون ناشی می‌شود و چندان مهارشدنی نیست.<sup>(۲۹)</sup> در حالی که فرایند نوع دوم، انگیزه درونی و شخصی یا روانشناختی دارد چرا که بسیاری از تغییرات زبانی دارای منشأ فردی می‌باشد. افراد با استفاده از گونه رسمی سعی در ساختن هویت شهری و مدرن از خود و با استفاده نکردن از گونه محلی سعی در فرار از هویت روستایی و قدیمی دارند. «واردهوف» در این ارتباط چنین می‌گوید: «... انتخاب نوع کد زبانی همچنین منعکس می‌کند که از دیگران می‌خواهید تا شما را چگونه ببینند، به تعبیری [انتخاب کد] نحوه نمود هویت خود به دیگران است.»<sup>(۳۰)</sup> بنابراین، به کارگیری زبان نوعی هویت‌سازی است. به نظر نویسنده مقاله حاضر، در فرایند همگرایی و تک زبان گرایی این عامل قویتر از شرایط فیزیکی نقش ایفا می‌کند.

علاوه بر این، وجود بعضی ناآگاهیها و نبود برنامه‌ریزی زبانی باعث تسریع این فرایند می‌شود. یکی از پندارهای غیرعلمی که در رواج یکزبانگی نقش مهمی ایفا می‌کند این است که مردم تصور می‌کنند گویش مازندرانی موجب افت تحصیلی فرزندانشان

می‌شود که این اندیشه ظاهراً از تجارب تلخ نسلهای گذشته در مدارس نشأت می‌گیرد. البته شایان ذکر است که در دهه‌های گذشته تماس زبانی دانش‌آموزان با زبان فارسی قبل از مدرسه بسیار ناچیز بود و همچنین زبان فارسی با گویش مازندرانی فاصله بسیار زیادی داشت. لذا دانش‌آموزان یک‌زبانه محلی در سالهای اول مدرسه در فهم مطالب و بیان نظریات خود با مشکل مواجه می‌شدند، و متأسفانه هیچ تمهیداتی برای رفع این مشکل فراهم نشده بود. بنابراین، از آن جایی که والدین نمی‌خواهند این تجربه تلخ برای فرزندانشان تکرار شود، سعی می‌کنند از ابتدا در محیط خانواده با آنها به زبان فارسی تکلم کنند. این تدبیر که فرزندان قبل از شروع مدرسه به زبان فارسی تسلط پیدا کنند بسیار ارزنده است ولی این امر نباید به قیمت از دست دادن زبان محلی تمام شود. البته، امروزه به لحاظ تماس زبانی زیاد با زبان فارسی در اثر فراگیر شدن رسانه ارتباط جمعی و به خصوص از طریق برنامه‌های کودک که تلویزیون آن را پخش می‌کند کمتر دانش‌آموزی وجود دارد که در فهم زبان فارسی مشکل داشته باشد. مضافاً این که فرایند همگرایی، فاصله بین زبان محلی و رسمی را کاهش داده است. متأسفانه افراد زیادی هنوز هم بر اساس همان باورهای کلیشه‌ای گذشته تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. از این رو لازم است آگاهیهای مقتضی در مورد اهمیت و مزیت دوزبانگی به گویشوران ارائه شود، تا بتوان این نگرش قالبی و منفی را تغییر داد. مثلاً این که طبق مطالعات فراوانی که در این زمینه صورت گرفته است اغلب افراد دو زبانه به علت دسترسی به دو نظام استنباطی نسبت به افراد یک زبانه از ضریب هوشی بالاتری برخوردارند.

لازم به توضیح است که نگرانی والدین از افت تحصیلی فرزندان خود، به دلیل دسترسی نداشتن به زبان معیار از جهاتی قابل درک است. تحقیقات برنستاین (۱۹۷۱) راجع به رابطه بین پیشرفت تحصیلی و طبقه اجتماعی نشان می‌دهد که دسترسی نداشتن به سیاق زبانی طبقه متوسط و حاکم افت تحصیلی را در پی خواهد داشت. در واقع وی موفق نبودن دانش‌آموزان طبقه اجتماعی پایین را در جایگاه طبقاتی آنها جستجو می‌کند. استدلال برنستاین بر این است که نوع زبان طبقه اجتماعی پایین عموماً «رمز محدود»<sup>(۳۱)</sup> و نوع زبان طبقه متوسط و بالا عموماً «رمز پیچیده»<sup>(۳۲)</sup> است. به عبارت دیگر، در خانواده‌های کارگری معنای پیام تا حد زیادی «بافت وابسته»<sup>(۳۳)</sup> است و سخنگو نمی‌تواند با آرایش کلامی معنای دیگری را ایجاد کند،



در حالی که در خانواده‌های متوسط و بالا، افراد می‌توانند با نوع به کارگیری زبان معنای جدیدی را ایجاد کنند و جایگاه خود را با نوع به کارگیری زبان تعیین نمایند. هر چند دیدگاه برنستاین مخالفت‌های جدی و تأییدهای افراطی در پی داشته است، اما اجماع نسبی بر این است که نوع طبقه اجتماعی و به دنبال آن در اختیار داشتن نوع کد زبانی در نمود فعالیت‌های آموزشی تأثیر بسزایی دارد، خاصه این که ارزیابی فعالیت‌های آموزشی براساس کد زبانی طبقه متوسط و بالا انجام می‌پذیرد. در صورت پذیرش یافته‌های برنستاین می‌توان ادعا کرد که هرچند نگرانی والدین مازندرانی در افت تحصیلی فرزندان‌شان بی‌مورد نیست اما این مشکل با به کارگیری زبان فارسی در منزل، به خصوص به کمک سیاق غیرپیچیده آن، رفع نمی‌شود زیرا خانواده‌های روستایی، کشاورز و کارگر مازندرانی اکثراً همچنان با افت تحصیلی فرزندان خود مواجه هستند؛ علی‌رغم این واقعیت که ممکن است فارسی رسمی را به جای گویش مازندرانی در محیط خانواده به کار برده باشند.

#### ۵- نتیجه‌گیری و دورنما

این مقاله با یک بررسی کلی و اجمالی از گویش مازندرانی نشان داده است که اولاً به علت اختلاف‌های عمده زبانشناختی که با زبان فارسی دارد از دیدگاه زبانشناسی می‌توان آن را دارای قابلیت یک زبان مستقل دانست. ثانیاً با مروری بر دو جنبه مهم جامعه‌شناختی گویش مازندرانی، یعنی فرایند همگرایی و دوزبانگونی استدلال شده است که آینده روشنی برای این گویش قابل تصور نیست. در واقع، فرایند شدید همگرایی و تک‌زبانگرایی باعث خواهد شد که تا دو دهه دیگر زوال این گویش تضمین گردد. منشأ عمده این تغییرات را در فرایند تجددگرایی ردیابی کردیم. همچنین استدلال شده است که هرچند نیروهای فیزیکی و بیرونی پدیده تجددگرایی در تغییرات زبانی گویش مازندرانی نقش بسزایی ایفا می‌کنند، نیروی درونی یا انگیزش‌های روانی در زمینه ساختن یک هویت مدرن در تغییرات ناگهانی گویش تأثیر بیشتری دارند. به عنوان مثال، درست است که سوادآموزی و تحصیل موجب شده است تا خیلی از جنبه‌های زبان فارسی معیار در سطح آوایی، نحوی، معنایی و به خصوص واژگانی در گویش مازندرانی رسوخ کند اما بیشتر آنها

بر اساس نیاز واقعی نبوده بلکه در پی ارائه یک شخصیت جدید و مدرن از خود صورت پذیرفته است و درست به همین دلیل به کارگیری زبان فارسی به جای گویش فارسی در محیط خانواده به تحلیل روانشناختی- اجتماعی خاصی نیازمند است. پیرو این مسأله مشاهده شد که نسل جوان، خاصه دختران که در پی ساختن یک هویت مدرن برای خود می‌باشند از گویش مازندرانی برای تکلم با دوستان و حتی در محیط خانواده اجتناب می‌ورزند. علاوه بر این، اشاره شد که با آگاهی‌رسانی درست در زمینه شناخت مزیت‌های گویش، شاید بتوان نگرش منفی مردم را تغییر داد و آنها را در حفظ آن تشویق کرد و مسئول دانست. مردم باید بدانند که زوال گویش نابودی یک میراث فرهنگی است و این مسأله از نظر تنوع زبانی نیز بسیار ناگوار است. همچنین باید تلاش شود که گونه فارسی در کنار گویش مازندرانی و نه به جای آن به کار گرفته شود چرا که حذف گویش محلی تجدد و اعتبار واقعی را به ارمغان نمی‌آورد بلکه در نهایت، موجب از دست دادن آن هویت اصیل بومی نیز خواهد شد. علاوه بر آگاهی‌دادن مردم، می‌توان با راه‌اندازی روزنامه‌های محلی دوزبانه، فرهنگ مکتوب گویش‌ها را رواج داد زیرا به نظر می‌رسد روزنامه‌های محلی می‌توانند نقش مهمی در حفظ گویش‌ها ایفا کنند. در این رابطه دو دلیل عمده وجود دارد. اولاً زبان نوشتار از لحاظ روانشناسی اجتماعی اعتبار خاصی به گویش می‌بخشد و ثانیاً این مسأله به نوبه خود یک نوع کارکرد اجتماعی را برای گویش به ارمغان می‌آورد و این امری بسیار مهم است زیرا همانگونه که پیش از این تأکید شد نبود کارکرد اجتماعی برای یک گویش علت اصلی زوال آن به شمار می‌آید.

### پی‌نوشتها

1- convergence

2- diglossia

۳- اصطلاح زبان گیلکی برای دو گویش عمده ایرانی حاشیه دریای خزر به کارگرفته می‌شده است. ولی امروزه گویش نواحی شرقی را مازندرانی/طبری و گویش نواحی غرب دریای خزر را گیلکی می‌نامند. هر چند دو گویش از لحاظ ژنتیکی و رده‌شناسی به یکدیگر نزدیک هستند و ساز و کار نحوی شبیه به هم دارند اما به لحاظ اختلافات دیگر به خصوص تفاوت‌های آوایی و تا حدی واژگانی موجود، گویشوران آن دو نمی‌توانند منظور یکدیگر را درک کنند. در واقع بین آن دو "فهم‌پذیری متقابل" (mutual intelligibility) وجود ندارد.

۴- رک: فرشته مؤمنی، مقاله ساختمان فعل در گویش تنکابنی، مجله زبان‌شناسی، ج هجدهم، شماره اول، ص ۱۰۱-۱۱۵. و ایران کلباسی، گویش کلاردشت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

5- regional dialect

۶- رک: پرویز خانلری، تاریخ زبان فارسی، نشر نو، دوره سه جلدی، تهران، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۰۷.

۷- ablative case مثلاً در پارسی باستان اسم برحسب حالات نحوی هشتگانه صرف می‌شد و حالت بایی و ازی تصریف مشابهی داشتند یعنی martiyâ و martiyaibîš بترتیب حالت بایی و ازی مفرد و جمع کلمه martiya (=مرد) بودند، رک: پرویز ناتل، خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۸۸.

۸- accusitive case حالت رائی برای همان کلمه مرد martiyam بود.

۹- ای. م. ارانسکی، مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۸، ص ۳۱۸.

۱۰- توجه داشته باشید نمونه‌ها/داده‌ها از گونه مازندرانی نواحی بهشهر انتخاب شده‌اند.

11- head final

12- head initial

13- postposition

14- ethnography of communication

15- collocational restriction

16- unmarked

17- lingua franca

- 18- solidarity
- 19- indexical meanings
- 20- symbolic values
- 21- high variety
- 22- low variety
- 23- Fasold, R. (1984) *The Sociolinguistics of Society*. Oxford: Blackwell.
- ۲۴- یحیی مدرسسی، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۷.
- 25- Ferguson, C. (1964) Diglossia. In Dell Hymes (ed.) *Language in Culture and Society*. New York: Harper and Row. PP. 429-39.
- 26- monolingualism
- 27- code-switching
- 28- Wardhaugh, R. (2002) 4th edn. *An Introduction to Sociolinguistics*. Oxford: Blackwell.
- 29- Sapir, E. (1970) *Selected Writings of Edward Sapir in Language, Culture, and Personality*. Ed. by David G. Mandelbaum. Berkeley: University of California Press. PP. 89-103.
- 30- Wardhaugh, R. (2002) 4th edn. *An Introduction to Sociolinguistics*. Oxford: Blackwell.
- 31- restricted code
- 32- elaborated code
- 33- context bound

### منابع و مأخذ

- ۱- ارانسکی، ای. م: *مقدمه فقه اللغة ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲- جرمیاس، او ا م: *دوزبانگونی در زبان فارسی*، ترجمه محمد طباطبایی، مجله زبانشناسی، جلد چهارم، ۱۳۶۶، ص ۹۱-۱۱۲.
- ۳- خانلری، پرویز: *تاریخ زبان فارسی*، نشر نو، جلد اول، تهران، ۱۳۶۵.
- ۴- شکری، گیتی: *گویش ساری*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۵- کلباسی، ایران: *گویش کلاردشت*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۶- کیا، محمد صادق: *واژه‌نامه طبری*. انجمن ایرانویچ، تهران، ۱۳۱۶.
- ۷- مدرسی، یحیی: *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۸- مؤمنی، فرشته: *ساختمان فعل در گویش تنکابنی*، مجله زبانشناسی، جلد هجدهم، شماره اول، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱-۱۱۵.
- 9- Appel, R. and Muysken, P. (1987) *Language Contact and Bilingualism*. London: Edward Arnold.
- 10- Bernstein, B. B. (1971) *Language and Socialization in Linguistics at Large*. Ed. by Noel Minnis. Hertfordshire: Paladin.
- 11- Fasold, R. (1984) *The Sociolinguistics of Society*. Oxford: Blackwell.
- 12- Ferguson, C. (1964) *Diglossia*. In Dell Hymes (ed.) *Language in Culture and Society*. New York: Harper and Row. PP. 429-39.
- 13- Fishman, J. (1972) *Sociolinguistics: A Brief Introduction*. Rowley, MA: Newbury House.
- 14- Gumperz, John (1964) *Linguistic and Social Interaction in Two Communities*. *American Anthropologist*. Vol.66 (6), 137-53.
- 15- Hymes, Dell (1972) *Foundations in Sociolinguistics: An Ethnographic Approach*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- 16- Saville-Troike, M. (1982) *The Ethnography of Communication: An Introduction*. Oxford: Blackwell.

- 17- Sapir, E. (1970) *Selected Writings of Edward Sapir in Language, Culture, and Personality*. Ed. by David G. Mandelbaum. Berkeley: University of California Press. PP. 89-103.
- 18- Trudgill, P. (1983) 2nd edn. *Sociolinguistics: An Introduction to Language and Society*. Harmondsworth: Penguin Books.
- 19- Wardhaugh, R. (2002) 4th edn. *An Introduction to Sociolinguistics*. Oxford: Blackwell.